

غزل شماره ۲۳۶

اگر آن طایر قدسی ز دم باز آید

عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

دارم امید بر این اشک چو باران که دگر

برق دولت که برفت از نظرم باز آید

آن که تاج سر من خاک کف پیش بود

از خدای طلبم تا به سرم باز آید

خواهم اندر عقیبش رفت به یاران عزیز
شخصم از باز نیاید خبرم باز آید

گر شامِ قدمِ یارِ کرامی نکنم
کوهرِ جان به چه کار دگرم باز آید؟

کوسِ نو دولتی از بامِ سعادت بزنم
گر بینم که مه نو سفرم باز آید

مانعش غلغلِ چنک است و شکرِ خوابِ صبح
ورنه گر بشود آهِ سحرم باز آید

ارزومندرخ شاه چوماهم حافظ

همتی تا به سلامت ز درم باز آید

تفسیر فال

فکر می‌کنی که روزگار روی بد خود را به تو نشان می‌دهد و در این میان، احساس می‌کنی که دیگران به تو اعتماد ندارند و احترامی برای تو قائل نمی‌شوند. این احساس طرد شدگی و نادیده گرفته شدن ممکن است بار سنگینی بر دوش تو بگذارد. اما آیا واقعاً مایل هستی که دوباره آن دولت از دست رفته را بازگردانی؟ آیا حاضر هستی برای رسیدن به این هدف والای خود، حتی جان خود را نیز فدا کنی؟ اگرچه راهی که در پیش داری بسیار سخت و دشوار به نظر می‌رسد، اما باید بدانید که با اراده و همت راسخ تو، تمامی مشکلات قابل حل خواهند بود. در حقیقت، تاریخ نشان داده است که عزم راسخ انسان‌ها قادر است کوه‌ها را جابه‌جا کند و هر چالشی را به فرصتی برای رشد و تعالی تبدیل نماید. بنابراین با ایمان به توانایی‌های خود ادامه بده؛ زیرا با تلاش صادقانه، حتماً موفق خواهی شد.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو و سلام دنیا](#)